

◦ مد اجباری ◦ [۱۰:۰۳ ۱۲,۰۴,۲۰], ◦



#قسمت_۷۲

#عقد_اجباری

بعد اینکه حسابی با معین صحبت کردیم سوار ماشین
شدم و امیرهمایون راه افتاد تموم مدت خوشحال شده
بودم چون میدونستم یکی هست من و دوست داره تا
رسیدن به خونه هیچ حرفی زده نشد ، داشتم میرفتم
سمت اتاقم که امیرهمایون صدام زد :

_ بهارک

با شنیدن این حرفش ایستادم به سمتش برگشتم و
گفتم :

_ جان

– بشین میخوام باهات صحبت کنم

با شنیدن این حرفش رفتیم یه گوشه نشستیم که خودش هم اومد روبروم نشست و گفت ؛

– آقاجون میخواد برگرده

– دوره درمانش مگه کامل شده ؟

– ن

چشمهام گرد شد

– پس چرا میخواد برگرده ؟

– چون نگران تو هست

– نگران من ؟

– آره

– چرا نگران من شده مگه چخبره !؟

با شنیدن این حرف من نگاه عمیقی بهم انداخت که فهمیدم پیشده

_ باید باهانش صحبت کنی متقاعدش کنی به دوره
درمانش کامل برسه چون میدونی واسش خطرناک هست
اشک تو چشمهام جمع شد
_ من نمیدونستم همچین تصمیمی واسه خودش گرفته
وگرنه زودتر جلوش رو میگرفتم
سرش رو با تاسف تکون داد
_ منم تازه خبردار شدم
_ فردا باهانش صحبت میکنم نمیتونم اجازه بدم تنها
کسی که دوستش دارم رو از دست بدم .
_ پس خانواده ات چی ؟
_ خانواده من آقاجون هست
بعدش بلند شدم راه افتادم سمت اتاق



◦ مد اجباری ◦ [۰۹:۴۸ ۱۴,۰۴,۲۰], ◦



#قسمت_۷۳

#عقد_اجباری

_ آقاجون شما قصد دارید بیاید آره ؟

چند ثانیه سکوت کرد بعدش گفت :

_ آره میخوام پیام کنارت باشم دوره درمان من تموم شد

، نمیتونم بیشتر از این اینجا باشم میدونم الان حالت

چقدر بد شده و من باید کنارت باشم

_ آقاجون اگه شما بیاید من بیشتر ناراحت میشم چون

دوره درمان شما هنوز کامل نشده

صداش بلند شد :

_ اما ...

وسط حرفش پریدم :

_ آقاجون خواهش میکنم اینطوری برخورد نکنید شما باید
بههم قول بدید

_ چرا داری اصرار میکنی من میدونم تو بههم احتیاج داری
نمیتونم بینم همینطوری پیش بره
اشک تو چشمهام جمع شد

_ درسته آقاجون من به شما احتیاج دارم خیلی زیاد اما
میخوام سالم برگردید پیش من نه اینطوری پس الان به
تنها چیزی که باید فکر کنید خوب شدنتون هست .

_ باشه نیام

لبخندی روی لبهام نشست

_ ممنون که به حرفم گوش دادید

_ اما باید هر روز باهام تماس بگیری و درمورد اتفاقاتی
که واست افتاده صحبت کنی باشه !?

_ چشم آقاجون هر چی شما بگید

_ حالا هم انقدر زبون نریز چون به اندازه کافی از دستت
شکار هستم

_ چرا آقا جون؟

_ یعنی نمیدونی؟!

_ نه

_ تو قبلا عاشق امیرهمایون بودی

شکه شده گفتم:

_ چی؟!

_ نگو دروغ هست چون میدونم همش واقعیت هست

_ باشه دروغ نمیگم به شما اما از کجا فهمیدید؟!

_ خالت بهم گفت

_ بهم قول داده بود

